

رستم، قهرمان یا ضد قهرمان، بازتاب آن در منابع

سعید نیک روز^۱

یاسر ملک‌زاده^۲

چکیده:

در این نوشته ما با پذیرش این پیش‌فرض که در دوران باستان سه روایت مختلف و متفاوت از خدای‌نامه‌ها وجود داشته است، به بررسی و مقایسه روایت‌های گوناگونی که از مرگ رستم در متون نوشته شده در دوران اسلامی وجود دارند، پرداخته‌ایم. ما کوشیده‌ایم که با مقایسه رویکردهای این متون به موضوع یاد شده، متون نگارش یافته در دوران اسلامی را، در زمینه موضوع مورد بحث این مقاله (مرگ رستم)، از نظر منابع مورد استفاده آنها دسته‌بندی کنیم.

واژگان کلیدی: رستم، اسفندیار، خدای‌نامه، روایت پهلوانی، روایت‌های دینی و درباری.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

^۱. کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران

^۲. کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران.

آنچه به عنوان تاریخ ایران در نوشته‌های مورخان اسلامی و نیز در شاهنامه آمده، برگرفته از متونی است که از دوره ساسانی برجای مانده است. مهم‌ترین این متون، خدای‌نامه‌ها هستند. این که می‌گوییم خدای‌نامه‌ها، از این جهت است که شرح‌های مختلفی از این روایت‌ها وجود داشته که به خاطر خاستگاه اجتماعی و طبقاتی نویسندگان آنها، در جزئیات با هم متفاوت بوده‌اند. این روایت‌های مختلف در سیرالملوک‌های عربی جلوۀ بارزی دارد. چنانکه از ۲۱ تحریری که از تاریخ‌های دوره اسلامی در دست است، هیچ دو تحریری مشابهت کامل ندارند. (Shapur shahbazi, A., 1990, p.215) گردآورندگان خدای‌نامه‌ها در کنار افسانه‌های کهن از متون باستانی، روایت‌های حوادث معاصر و بازسازی غیرتاریخی حوادث نزدیک نیز استفاده می‌کردند. یعنی آنها گاهی شکاف‌های موجود در تاریخ کهن را با به کارگیری تصویری از حوادث نزدیک یا بازتاب‌های آنها در زمان‌های دورتر پر می‌کردند. برای مثال در این روایت‌ها، اسکندر به عنوان قیصر روم شرقی معرفی شده بود. (Shapur Shahbazi, A., 1990, p.211) به کارگیری نام‌های کهن ایرانی همچون زریر، قباد، جاماسب، کاووس و خسرو در بین اعضای خاندان سلطنتی ساسانی از سده چهارم میلادی، نشان می‌دهد، توجه به حماسه‌های ملی از این دوره آغاز شده و در زمان بهرام گور تالیف و تدوین مکتوب تاریخ ملی شکل جدی‌تری به خود می‌گیرد و در زمان انوشیروان خدای‌نامه در قالب منظمی گردآوری می‌شود. پس از او در دوره خسرو پرویز مطالب تازه‌ای به آن اضافه شده، به صورت کاملی تدوین می‌شود. (Shapur Shahbazi, A., p.214)

حداقل سه شرح مختلف از خدای‌نامه وجود داشته است. اینها عبارتند از نسخه سلطنتی و نسخه پهلوانی و نسخه دینی (Shapur Shahbazi, A., p.216) نسخه‌های دینی و سلطنتی اهمیت و اعتبار خاصی برای روحانیون و پادشاهان قائل شده‌اند و به آنها به عنوان آبادگران کشور نگاه کرده‌اند و اشتباهات و خطاهایشان هم مورد اغماض قرار گرفته است. (Shapur Shahbazi, A., 1990, p.217) اما در برخی روایت‌ها خاندان‌های بزرگ دوره ساسانی مورد توجه قرار می‌گیرند و حتی خاندان‌هایی چون سورن، کارن و مهران، به صورت غیر تاریخی به عنوان رقبای سلطنتی کیانیان تصویر

می‌شوند. این خاندان‌ها تاریخ به قدرت رسیدن خود را تا زمان کی‌گشتاسپ، نیای سلطنتی ساسانیان عقب می‌بردند و مدعی بودند که کی‌گشتاسپ جایگاه اجتماعی آنها را بالا برده و در تیول‌هایشان مستقر نموده است. به علاوه آنها به خود می‌بالیدند که از اخلاف خاندان شاهی اشکانی هستند و از این رو پهلوانان ایرانشهر محسوب می‌شدند. (Shapur Shahbazi, A., 1990, p.217)

اما مری‌بویس معتقد است که داستان‌های مربوط به خاندان‌های اشکانی دلیل وجود یک نسخه پهلوانی نیست. بلکه اشعار حماسی خاندان‌ها به طور ناآگاهانه توسط موبدان ساسانی در تالیف خدای‌نامه به کار رفته و در داستان‌های آنها به این شکل وارد تاریخ ملی شده است. (بویس‌مری، ۱۳۷۷، ص ۷۴۲)

اما این فرض چندان محکم به نظر نمی‌رسد زیرا همان طور که شاپور شهبازی استدلال می‌کند، با توجه به آنچه پیش از این در مورد ادعاهای خاندان‌های پارتی آمد و نیز این نکته مهم که برخی پهلوانان چون رستم در اوستا یا روایت‌های دینی و سلطنتی مورد توجه واقع نمی‌شوند. حال آنکه در برخی روایت‌ها به آنها توجه زیاد می‌شود و رستم به عنوان بزرگ‌ترین و دلیرترین پهلوان کیانی مطرح می‌گردد و در مقابل شاهانی چون گشتاسپ و بهمن که در اوستا و روایت‌های دینی و سلطنتی بزرگ و خیرخواه معرفی می‌شوند، در روایت‌های پهلوانی شاهان بدانندیش و ناسپاس هستند، نشان می‌دهد که نسخه‌ای غیر از نسخه دینی و سلطنتی وجود داشته که در آن دستاوردهای خاندان‌های پارتی مورد توجه و اهمیت بوده است (Shapur Shahbazi, A., 1990, p.218)

در این مقاله سعی شده با بررسی خبر مرگ رستم در متون تاریخی اسلام و شاهنامه به طبقه‌بندی معقولی درباره روایت‌های مختلف از این خبر برسیم.

۲۰

روایت دینوری: در روایت دینوری گشتاسپ با شخصیتی مثبت تصویر می‌شود و چون سرکشی رستم را در پذیرش دین نو می‌بیند و از شورش او آگاه می‌شود، اسفندیار را برای دفع فتنه به جانب او می‌فرستد. به درخواست اسفندیار دو پهلوان جنگ تن به تن می‌کنند و اسفندیار کشته می‌شود. گشتاسپ از این مصیبت بیمار شده پادشاهی را به پسر اسفندیار (بهمن) می‌سپارد و در می‌گذرد. رستم هم به سیستان بازمی‌گردد و پس

از اندکی کشته می‌شود. (دینوری، ۱۳۵۶، ص ۵۰) دینوری در روایت کوتاه خود از چگونگی نبرد دو پهلوان سخنی نمی‌گوید. در مورد چگونگی مرگ رستم هم سخنی به میان نمی‌آورد.

روایت نهایت‌الارب: در این روایت رستم به عنوان یک شورشی و یاغی تصویر شده که از دین جدید سرپیچی می‌کند. حتی در جنگ با اسفندیار، انواع حيله‌ها را به کار می‌گیرد. در حالی که قرار به جنگ تن به تن می‌گذارند. رستم ناجوانمردانه و ناغافل با سپاه به لشکر اسفندیار حمله کرده کشتار عظیمی به راه می‌اندازد. لذا از جانب اسفندیار فاسق و غداری خوانده می‌شود که نقض عهد کرده و این معنی به خواننده نیز القا می‌شود. رستم در جنگ تن به تن نیز طریق حيله در پیش می‌گیرد و با راهنمایی یک کاهن، گیاهی را از جزیره کازرون واقع در طبرستان به دست آورده با آن سه تیری درست کرده و اسفندیار را با همان سه تیر می‌کشد (نهایت‌الارب، ۱۳۷۴، ص ۸۲-۸۴). در این کتاب داستان مرگ رستم این‌گونه روایت شده: «رستم بعد از داستان مرگ اسفندیار به قصد شکار خارج شد و در تعقیب آن با اسب در گودالی سرنگون شد و مرد». در ادامه آمده: «و گفته شده از جراحاتی که از تیرهای اسفندیار داشته جان باخته است». (نهایت‌الارب، ۱۳۷۴، ص ۸۵)

در روایت اول رستم بی‌عقوبت نمی‌ماند و رستم گرفتار غضب الهی می‌شود. روایت دوم نیز به طریقی می‌خواهد نشان دهد که اگر چه اسفندیار با حيله به دست رستم کشته شد اما به هر حال رستم نیز نتوانست از تیرهای او جان سالم به در ببرد.

روایت مرگ رستم و اسفندیار در خبر دوم به گونه‌ای شاید با روایت مرگ رستم توسط شغاد در شاهنامه قرینه باشد که در آن روایت هم شغاد، با حيله رستم را می‌کشد. اما به هر حال از تیر رستم نمی‌تواند بگریزد و به درخت دوخته می‌شود (شاهنامه، ۱۳۸۶، ص ۴۵۵).

روایت شاهنامه: طبری، ثعالبی (تاریخ ثعالبی، ۱۳۶۸، ص ۲۱۵-۲۴۱) و فردوسی، گزارش‌های تقریباً یکسانی از این واقعه ارائه کرده‌اند که مفصل‌ترین و تاثیرگذارترین اینها را در شاهنامه می‌بینیم و این گزارش بعدها در مجمل‌التواریخ هم به اختصار

می‌آید. (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۱، ص ۵۲-۵۳) فردوسی با گفتار شاعرانه خود سوگ‌نامه زیبایی از این روایت می‌سازد. او نسبت به هر دو پهلوان به دیده احترام و علاقه می‌نگرد و مصیبت مرگ اسفندیار را بیشتر گناه گشتاسپ می‌داند که همواره در پی تاج و تخت بوده و حاضر نیست از آن دل بکند. او چنان شیفته قدرت است که برای حفظ آن فرزند خود را دانسته به کام مرگ می‌فرستد. او از جاماسب می‌شنود که مرگ اسفندیار به دست رستم است و به همین خاطر اسفندیار را به این بهانه که رستم سرگران شده و خود را برتر از پادشاه می‌داند و سال‌هاست که خدمتی به پادشاه و خاندان او نکرده به سیستان می‌فرستد تا رستم را دست بسته بیاورد و پس از آن شاه ایران زمین شود، اما البته این ادعای گشتاسپ با خبری که پیش‌تر در شاهنامه آمده در تناقض است، چرا که پیش از حمله ارجاسب تورانی گشتاسپ و سپاه او به مدت دو سال مهمان رستم و خاندانش در سیستان بودند و رستم و خاندانش از هیچ خدمتی در نزد او فروگذار نکردند و حتی بنا به درخواست گشتاسپ، رستم کشتی به کمر بست و به آیین زردشت گروید. اما در جای دیگر شاهنامه وقتی اسفندیار به نزد رستم می‌رود تا بنا به دستور گشتاسپ او را بندی کند، رستم حاضر نمی‌شود دست به بند دهد و اسفندیار هم برای اجرای دقیق فرمان شاه اصرار می‌ورزد تا مبادا این بار هم گشتاسپ بهانه‌ای بیاورد و تاج و تخت را از او دریغ ورزد. از این‌رو ابتدا هر دو راه‌هایی را برای حل مشکل پیشنهاد می‌کنند و با سخنان نرم می‌کوشند که دیگری را به انجام خواسته خود راضی کنند. اما سرانجام با هم مبارزه می‌کنند و اسفندیار با تیری که به چشمانش دوخته می‌شود کشته می‌شود. اسفندیار بهمن را به رستم می‌سپارد تا او را بپرورد ولی بهمن پس از چندی که به پادشاهی می‌رسد و پس از کشته شدن رستم و زواره به حیلۀ شغاد، به سیستان حمله می‌کند و با قتل فرامرز و تاراج سیستان انتقام پدر را می‌گیرد. (شاهنامه، ۱۳۸۶، ۲۹۳-۴۹۵).

روایت گردیزی: گزارشی که گردیزی از این واقعه ارائه می‌دهد بیشتر شبیه گزارش فردوسی و ثعالبی است. در اینجا نیز گشتاسپ به عهد خود وفا نمی‌کند و واگذاری پادشاهی در گرو دست بسته آوردن رستم نافرمان به پیشگاه شاه است. اما در این

گزارش از پیش‌گویی جاماسب سخنی به میان نیامده و نکته دیگر اینکه در اینجا، اسفندیار با اینکه به بهانه نافرمانی رستم به سراغ او آمده می‌گوید: فرمان شاه این است که تو دین زردشتی بپذیری یا با من بجنگی و یا دست بسته نزد شاه بیایی. در آخر هم از تاراج سیستان به دست بهمن اردشیر سخن می‌گوید ولی درباره مرگ رستم تنها به این اشاره که «و رستم مرده بود» بسنده می‌کند. (گردیزی، ۱۳۸۴، ص ۷۸-۸۰)

روایت ابن بلخی: در فارسنامه ابن بلخی هم گشتاسپ، اسفندیار را برای حفظ تاج و تخت خود به نبرد رستم می‌فرستد و اشاره‌ای به جنبه‌ی دینی این جنگ نمی‌شود. اسفندیار کشته می‌شود (ولی باز هم خبری از جزئیات نبرد نیست) سپس پسر اسفندیار که در اینجا اردشیربهمن (دراز دست) نامیده می‌شود، به انتقام مرگ پدر، رستم را می‌کشد و سیستان را غارت می‌کند با این حال، ابن بلخی او را شاهی «سخت کریم و نیکو سیرت» معرفی می‌کند که ولایت‌های بسیار می‌گیرد و بر قلمرو خود می‌افزاید. (ابن بلخی، ۱۳۸۵م ص ۵۲) در اینجا سخن چندانی از رستم به میان نمی‌آید و چنین به نظر می‌رسد که راوی نظر مثبتی نسبت به او ندارد.

روایت مسعودی: مسعودی در مروج‌الذهب اشاره‌ی بسیار مختصری کرده به اینکه در کتاب سکسیران اخبار زیادی از ایران آمده از جمله اینکه اسفندیار به دست رستم کشته شد. (مسعودی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۱) و بعد هم در بیان پادشاهی بهمن به جنگ‌های بسیاری که با رستم نمود و سرانجام رستم و پدرش دستان را کشت اشاره می‌کند؛ اما هرگز وارد جزئیات نمی‌شود. (مسعودی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۱) در کتاب التنبیه و الاشراف می‌گوید که درباره این حوادث در کتاب‌های مروج‌الذهب و اخبارالزمان به شرح سخن گفته‌ام. (مسعودی، ۱۳۸۱، ص ۸۸).

روایت تاریخ سیستان: تاریخ سیستان مانند گزارش دینوری، دلیل دینی به نبرد رستم و اسفندیار می‌دهد اما در اینجا حرص گشتاسپ نسبت به تاج و تخت نیز مطرح می‌شود و راوی می‌گوید که گشتاسپ چون از جاماسب می‌شنود که مرگ اسفندیار به دست رستم است، او را به سیستان می‌فرستد تا کشته شود. در این روایت هیچ اشاره‌ای

به مرگ رستم نمی‌شود و بلافاصله ماجرای حمله انتقام‌جویانه بهمن به سیستان در غیاب فرامرز مطرح می‌گردد. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱، ص ۷۹)

روایت ابن اثیر: مولف الکامل آورده که گشتاسپ به دلاوری‌ها و پیروزی‌های اسفندیار رشک برد و به همین خاطر او را به جنگ رستم فرستاد و بهانه آورد که رستم نسبت به او فرمانبرداری نمی‌کند. اسفندیار نیز به جانب سیستان لشکر کشید و در آنجا کشته شد (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ۳۱۸). بعد در سرگذشت بهمن آورده که او به خونخواهی به سیستان رفت. و رستم و پسرش فرامرز را کشت. (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ۳۲۳)

روایت بلعمی: مولف تاریخ بلعمی ابتدا اخباری از کارها و خدمات رستم ارائه می‌دهد. (بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، ۱۳۸۰، ص ۴۶۳) سپس به ماجرای اسفندیار می‌پردازد که چگونه در نبرد با ترکان کارهای بزرگی انجام داد و با بدگویی گرزم مورد سوءظن گشتاسپ قرار گرفت در این روایت گشتاسپ برای دور کردن اسفندیار از تخت، او را به نبرد با رستم می‌فرستد و او در آنجا کشته می‌شود. درباره مرگ رستم هم دو روایت ارائه می‌کند: ابتدا می‌گوید که رستم به دست بهمن اردشیر کشته می‌شود و سپس از کتاب اخبار عجم نقل می‌کند که رستم پیش از حمله بهمن توسط برادر خود (ذکری از نام او نمی‌کند) کشته می‌شود. (همان، ص ۴۷۰ - ۴۸۱) در این گزارش نیز جزئیات نبرد رستم و اسفندیار نیامده است. جز اینکه می‌گوید رستم پس از دو سه جنگ اسفندیار را می‌کشد. (همان، ص ۴۸۲)

در این روایت‌ها با دو گرایش عمده روبرو هستیم. نخست گرایشی که جانب خاندان شاهی را می‌گیرد و دیگری بیشتر متمایل به رستم است. وجود این گرایش‌های متفاوت به دلیل استفاده نویسندگان از نسخه‌های مختلف خدای‌نامه‌هاست. در این داستان خاص نمی‌توانیم تمایز چندانی بین روایت دینی و سلطنتی قائل شویم. زیرا هم‌زمانی گشتاسپ با زردشت و اینکه او حامی سلطنتی دین نو است و نیز نیای بزرگ خاندان شاهی ساسانی محسوب می‌شود. سرنوشت او را برای گردآوردندگان هر دو روایت مهم می‌نماید. بنابراین علت وجود اختلافات را باید در تفاوت رویکرد خدای‌نامه‌های دینی و سلطنتی از یک سو و خدای‌نامه پهلوانی از سوی دیگر جستجو کرد.

به طور کلی در روایت‌های دینی باقی‌مانده از دوره ساسانی و نیز در خود اوستا، گشتاسپ پادشاهی نیک است که با حمایت‌های خود موجب گسترش دین بهی می‌شود. در فروردین یشت آمده است: «فروهر گشتاسپ دلیرترین ایزدین کلام گرز قوی آزنده اهورایی را می‌ستاییم که با گرز سخت از برای راستی، راه آزاد جست که با گرز سخت از برای راستی، راه آزاد یافت. کسی که بازو و پناه این دین اهورایی زردشت بود». (اوستا، فروردین یشت، کرده ۳۱، بند ۱۴۳)

از میان تمام روایت‌هایی که بررسی کردیم، تنها روایت دینوری است که چهره‌ای مثبت از گشتاسپ تصویر می‌کند در روایت نهایت‌الارب نیز احتمالاً همان منبع دینوری استفاده شده اما راوی نهایت‌الارب به عنوان مورخ مسلمان رویکردی به این منبع دارد و در نگارش خود رستم را به گونه‌ای تصویر می‌کند که گویا رستم مسلمانی موحد است که در مقابل زردشت کافر قد علم کرده در مقابل دین او سر تسلیم فرود نمی‌آورد با این حال این کار راوی به بدنه داستان آسیب نمی‌رساند و روایت روند دینی خود را طی می‌کند اسفندیار به عنوان مظلوم و قربانی و رستم ظالم و شیاد قلمداد می‌شوند اما در روایت دینوری چهره مثبت گشتاسپ نمایان‌تر است. در این روایت رستم بر گشتاسپ می‌شورد و او برای رستم، اسفندیار را به سیستان می‌فرستد اما در روایت‌های دیگر به ویژه شاهنامه فردوسی گشتاسپ، فردی خودخواه و ناسپاس است و تنها به دنبال حفظ قدرت خود است که اسفندیار را به سیستان می‌فرستد.

در روایت‌های شاهنامه، ثعالبی، طبری، بلعمی و فارسنامه، دلیل جنگ، قدرت‌طلبی گشتاسپ است و بهانه، نافرمانی یا کم توجهی رستم نسبت به دربار.

در روایت تاریخ سیستان و زین‌الاحبار، ترکیبی از این دو روایت به چشم می‌خورد. رستم دین نو را نپذیرفته و گشتاسپ هم قدرتش را از جانب اسفندیار در خطر می‌بیند، سپس او را به نبرد می‌فرستد تا چند صباحی بیشتر فرمان براند.

نگاه به رستم در روایت‌های مختلف متفاوت است. دینوری او را فردی یاغی تصویر می‌کند که بر علیه شاه دست به توطئه زده و شورش کرده است. در شاهنامه، تاریخ ثعالبی و تا حدودی تاریخ بلعمی، رستم چهره‌ای مثبت دارد و تنها برای حفظ شرافت

خود و جان و مال خاندان و مردمش به ناچار می‌جنگد، در دیگر روایت‌ها اشاره‌ای به انگیزه‌های رستم در این مبارزه نمی‌شود.

اما اسفندیار که پهلوان دین گستر است، در روایت دینوری و نهایت‌الارب چهره‌ی مثبتی دارد او نیرومندترین پهلوان روزگار خود است و برای اجرای دستور شاه راهی سیستان می‌شود. او حتی سپاهیان را از درگیری معاف می‌کند و با رستم به جنگ تن به تن می‌پردازد.

در روایت‌های دیگر به خصوص شاهنامه و تاریخ ثعالبی، اسفندیار دارای شخصیتی مثبت است اما برای رسیدن به پادشاهی بی‌تاب است و برای اینکه بر تخت پدر بنشیند، همه‌ی خواسته‌های او را برمی‌آورد و زندگی خود را در این راه به خطر می‌اندازد. تا جایی که سرانجام جان خود را نیز بر سر تاج و تخت می‌گذارد. این دید نسبت به اسفندیار، دید روایت پهلوانی است اسفندیار بیش از آنکه شاهزاده و ولیعهد باشد یک پهلوان است. پهلوانی پیروزمند که برای دفاع از سرزمین از هیچ کوششی دریغ ندارد. به همین دلیل برای نویسندگان روایت پهلوانی نیز محبوب است و به غیر از شوق و افری که به پادشاهی دارد، در روایت پهلوانی عیبی در وجود او نیست. همان طور که گفته شد مرگ رستم در نهایت‌الارب مرگی درخور یک انسان اهریمنی تصویر شده به طوری که خواننده از مرگ او متأسف نمی‌شود. در این مورد دینوری خبر دقیقی نمی‌دهد و تنها می‌گوید که: «اندکی پس از بازگشت به سیستان، رستم هلاک می‌شود». لحنی که دینوری در این جمله آورده بسیار خشک و خالی از احساس تأسف است و نشان می‌دهد که نسخه‌ی مورد استفاده‌ی دینوری نیز چنین تصویری از رستم دارد. در روایت شاهنامه، ثعالبی و بلعمی، رستم به حیلۀ برادرش شغاد (که در تاریخ بلعمی، نام او نیامده) کشته می‌شود. ابن اثیر و ابن بلخی روایت کرده‌اند که رستم به دست بهمن اردشیر، پسر اسفندیار کشته شد. در تاریخ سیستان، تاریخ طبری و زین‌الخبار گردیزی در مورد مرگ رستم چیزی نمی‌بینیم و تنها گردیزی به هنگام شرح حمله‌ی بهمن به سیستان می‌گوید که رستم پیش از این مرده بود.

نتیجه گیری:

می‌توان روایت‌های جنگ رستم و اسفندیار و مرگ رستم را به سه دسته کلی تقسیم کرد:

۱- روایت‌هایی که بر مبنای خدای‌نامه‌های دینی و درباری نوشته شده‌اند که در روایت اخبار الطوال و نهایت‌الارباب نمود پیدا کرده‌اند و در آنها پهلوان ملی شخصیت منفی دارد و شاه حامی دین و پهلوان او چهره‌هایی مثبت دارند.

۲- روایت‌هایی که بر مبنای خدای‌نامه پهلوانی نگاشته شده‌اند، روایت شاهنامه، تاریخ ثعالبی و تاریخ طبری در این گروه قرار دارند. در این روایت‌ها پهلوان ملی بزرگ و محقق است و شاه حامی دین بد دل، ناسپاس و بی‌خرد و پهلوان دینی نیز تا آنجا که به پهلوانی‌اش مربوط است، انسانی بزرگ و نیکو خصال است ولی آنجا که به قدرت وصل می‌شود، از بصیرت دور می‌گردد.

۳- روایت‌هایی که به نوعی ترکیبی از دو روایت قبلی هستند و احتمالاً متاخرترند، روایت‌های تاریخ گردیزی تاریخ سیستان، تاریخ بلعمی و فارسنامه از این دست می‌باشند.

در پایان باید متذکر شویم که این گونه نگاه به منابع و بررسی رویکرد آنها به موضوعات خاص می‌تواند به ما این امکان را بدهد که به یک دسته بندی معنی دار و سودمند از مابع ایران باستان، به ویژه آثار نویسندگان دوران اسلامی، دست یابیم. چنین دسته بندی‌ای می‌تواند کمک بسیاری به آسان‌تر و دقیق‌تر نمودن تحقیقات تاریخی نماید.

منابع:

- ابن اثیر ۱۳۸۳، الکامل، جلد اول، ترجمه‌ی حسین روحانی، چاپ سوم، اساطیر، تهران
- ابن بلخی ۱۳۸۵، فارسنامه، تصحیح گای‌لسترریج و رینولد نیکلسون، اساطیر، تهران
- بویس، مری، ۱۳۷۷، نوشته‌ها و ادب پارسی، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی جلد سوم، قسمت دوم، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه‌ی حسن انوشه، امیرکبیر
- تاریخ بلعمی، ابومحمد بن محمد بن بلعمی، ۱۳۸۱، تصحیح محمد تقی بهار، دنیای کتاب، تهران
- تاریخ ثعالبی، ۱۳۸۶، ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری، به کوشش محمد فضائی، نشر نقره، تهران.
- تاریخ سیستان ۱۳۸۱، مولف معلوم، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، دنیای کتاب، تهران
- دوستخواه، جلیل، ۱۳۸۱، اوستا کهن‌ترین سرودهای ایرانیان، چاپ ششم، مروارید، تهران
- دینوری، ۱۳۷۶، اخبار الطوال، ترجمه‌ی دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوم، نشر نیم تهران.
- شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۶، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر پنجم، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- گردیزی، ۱۳۸۴، زین‌الخبار به اهتمام رحیم رضا زاده ملک، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران
- مجملةالتواریخ و القصص، ۱۳۸۱، تصحیح ملک‌الشعراى بهار، دنیای کتاب، تهران

مسعودی، ۱۳۸۱، التبیید و الاشراف، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، علمی
فرهنگی، تهران

— ، ۱۳۸۲، مروج‌الذهب، جلد اول، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، علمی
فرهنگی، تهران

Shapur Shahbazi, Alireaz, 1990 On the xudadāy-
nāmay, Papers in Honour of Prof. Ehsan ĩarshater,
Acta Iranica 30, Leiden, 208-29



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی